

رئالیزم قرآنی عرفانی علامه طباطبائی

چیزی که علامه طباطبائی را برجسته کرده، این است که او معیار این گونه فلسفه را ذات خداوند قرار داده و خدا را محور تحقق چنین فلسفه‌ای معرفی کرده است.



چیزی که علامه طباطبائی را برجسته کرده، این است که او معیار این گونه فلسفه را ذات خداوند قرار داده و خدا را محور تحقق چنین فلسفه‌ای معرفی کرده است.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر یادداشتی است که حجت الاسلام و المسلمین حسین عشاقی پیرامون اندیشه علامه طباطبائی نوشته است:

همه می دانیم علامه طباطبائی یک فیلسوف رئالیست بود، زیرا او در بسیاری از آثارش از فلسفه رئالیسم دفاع و حمایت کرده است؛ اما این چندان مهم نیست، زیرا عموم فلاسفه اسلامی، حامی فلسفه رئالیسم اند. چیزی که مرحوم علامه طباطبائی را در این روش و منش برجسته کرده، این است که او معیار این گونه فلسفه را ذات خداوند قرار داده و خدا را محور تحقق چنین فلسفه‌ای معرفی کرده است.

توضیح اینکه علامه طباطبائی در قدم نخست، این روش فلسفی را از اثبات وجود خدا و با تکیه بر مطلق واقعیت بیان می کند. او در برهان صدیقینش این گونه بیان می کند که از بدیهی ترین بدیهیات این است که سفسطه (پوچ گرایی) باطل است؛ یعنی هرگز نمی توان مطلق واقعیات را انکار کرده و به جایش ادعا کنیم که هیچ واقعیتی تحقق ندارد؛ بسیار بدیهی است که چنین ادعایی باطل است.

ایشان با توجه به بطلان بدیهی سفسطه می گوید اما چیزی که مقابل سفسطه محض است و آن را باطل می کند «مطلق واقعیت» یا اصل واقعیت است و نه واقعیت خاص؛ زیرا خصوصیت هر واقعیت معینی در نفی سفسطه و در ابطال «انکار مطلق واقعیات»، نقشی ندارد؛ چون آنچه برای ابطال سفسطه لازم است، اصل واقعیت است، اما اینکه این واقعیت با خصوصیت «الف» باشد یا با خصوصیت «ب»، دخالتی در نفی اصل سفسطه ندارد؛ بنابراین اگر آن واقعیت بدیهی الثبوت به جای خصوصیت «الف»، خصوصیت دیگری مثل خصوصیت «ب» داشته باشد یا فقط اصل واقعیت را داشته باشیم و اصلاً خصوصیتی در آن نباشد، باز هم سفسطه و پوچ گرایی نفی شده است و ما از افتادن در مهلکه سفسطه و پوچ گرایی مصون مانده ایم؛ بنابراین معیار واقعیت گرایی و مناط رئالیسم، اصل واقعیت است بدون دخالت خصوصیات واقعیات؛ پس آنچه بدیهی الثبوت و انکارناپذیر است، اصل واقعیت است؛ یعنی «واقعیت»، بدون اینکه به قیدی و شرطی تقید داشته باشد؛ بنابراین در جهان واقعیت ها یک واقعیت با تعریف «واقعیت نامقید بدیهی الثبوت» محقق و موجود است و این واقعیت با این تعریف (واقعیت نامقید بدیهی الثبوت)، همان چیزی است که در ادبیات دینی از او با عنوان «خداوند» یاد می کنیم؛ زیرا در ادبیات دینی، خداوند به دلیل «أَفَى اللَّهِ شَكًّا» (ابراهیم / ۱۰) موجودی است بدیهی الثبوت که در واقعیتش وابسته و مقید به هیچ قیدی و مشروط به هیچ شرطی نیست.

از سوی دیگر انکار این «واقعیت نامقید»، انکار هر واقعیت دیگر است و با انکار او باید بگوییم در دام سفسطه و پوچ گرایی گرفتار شده ایم، یعنی باید بپذیریم که هیچ واقعیتی، محقق نیست؛ زیرا انکار مطلق هر حقیقتی، انکار همه اقسام و افراد آن است؛ مثلاً انکار مطلق «انسان» (انسان نامقید) به انکار هر گونه انسانی منجر می شود و نبود مطلق انسان یعنی نبود انسان سفید، نبود انسان سیاه، نبود انسان جوان و نبود انسان پیر و...؛ بنابراین حال که خداوند همان «مطلق واقعیت» یا «واقعیت نامقید» است؛ باید این را هم بپذیریم که انکار خدا انکار واقعیت است و به انکار همه واقعیت ها منجر می شود.

پس تا اینجا بحث می توان نتیجه گرفت که: اولاً واقعیت خدا، عین واقعیت و همان واقعیت بالذات است که در گرو هیچ بیگانه ای نیست و به عکس عدم خدا، معیار عدم واقعیت است و به پوچ گرایی منجر می شود.

دوم؛ اکنون که معلوم شد هستی خداوند، عین واقعیت است بدون وابستگی به هیچ قیدی و شرطی؛ پس هستی خداوند معیار «واقعیت» و واقعیت بالذات است؛ بنابراین حقایق دیگر در پرتو این معیار و در پرتو این واقعیت بالذات، واقعیت دار خواهند شد؛ چون هر معنایی یک مصداق بالذات دارد که اتصاف آن مصداق به آن معنا، مقید به غیری و وابسته به بیگانه ای نیست؛ ولی سایر مصداق ها اتصافشان به آن معنا در پرتو آن مصداق بالذات است که حقیقتاً معیار آن معنا

است؛ مثلاً حقیقت نور، مصداق بالذاتِ «روشنایی» است، زیرا روشنایی نور در گرو قیدی و شرطی نیست؛ بلکه نور به ملاک ذاتش روشن است؛ اما دیگر اشیا به خودی خود تاریک هستند و روشنی شان در گرو حقیقت نور است و با نورافشانی به آن ها نورانی می شوند.

دو نکته فوق، دو ادعایی است که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر جمله «ذَلِكَ يَأْتِ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» در آیه ۳۰ سوره لقمان به اثبات آن ها می پردازد. (المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۵) ایشان می گوید براساس مفاد این جمله قرآنی، واقعیت، منحصر در خداوند است؛ زیرا در جمله قرآنی «اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ»، بین مبتدا و خبر، ضمیر فصل آمده و خبر نیز معرفه است و این نحوه ترکیب افاده حصر می کند؛ بنابراین طبق قواعد ادبی، مفاد این جمله قرآنی، این است که واقعیت، مختص به خدا و در او منحصر است و از این رو خداوند همان واقعیت بالذات و همان معیار واقعیت است و بر این اساس هر حقیقت واقعیت دار دیگری در پرتو واقعیت خداوند واقعیت دار است؛ یعنی سایر حقایق در پرتو واقعیت انحصاری خداوند واقعیت دار می شوند و به ملاک واقعیت خداست که واقعیت به آن ها بالعرض انتساب می یابد؛ بنابراین روشن شد علاوه بر اینکه خداوند عین واقعیت است؛ او معیار رئالیسم و واقعیت گرایی، در سایر حقایق نیز هست؛ یعنی هر حقیقت واقعیت داری به مناط واقعیت خداوند واقعیت دار است و واقعیت به آن بالعرض انتساب می یابد.

این نحوه تبیین قرآنی و تحلیل عرفانی است که رئالیسم علامه را برجسته و از سایر مکاتب رئالیسم ممتاز کرده است؛ یادش در دل ها جاودانه باد.